

داستان جوچی و کودک پدر مرده

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

داستان های مثنوی

با نشر روان

مهدی سیاح زاده

داستان جوچی و کودک پدر مرده

برگرفته از کتاب «پیمانۀ و دانه»

مهدی سیاح زاده

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۳ جلد - ۱۳۸۷ (۲۰۰۸)

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۶ جلد - ۱۳۹۶ (۲۰۱۷)

انتشارات مهر اندیش - تهران - چاپ پنجم - ۱۳۹۹ (۲۰۲۰)

زنده ای و، زنده زاد ای شوخ و شنگ

دم نمی گیرد تو رازین گور تنگ؟

۳۱۳۳/۲

داستان جوحی^۱ و کودک پدر مرده

(دفتر دوم - از بیت ۳۱۱۶)

کودکی جلوی تابوت پدر می رفت، زاری می کرد،
بر سر خود می کوفت و می گفت: ای پدر ترا کجا می برند؟
تو را به خاک می سپارند. می برند به یک خانه ی تنگ و
تاریک که در آن نه فرشی است و نه حصیری. نه در شب
چراغی و نه در روز نانی. در آن خانه ی تو، نه بوی غذایی می
آید و نه نشانی از غذا است. آن خانه نه در دارد و نه بام و نه
راهی به بیرون. حتی یک همسایه هم در کنار تو نیست که یار
و یاور تو باشد. این جسم تو که زمانی خلق بر آن بوسه می
زدند، چطور اکنون در خانه ای، زیر خاک تاریک و تنگ
جای می گیرد؟ کودک با این نوحه ها، اوصاف گور پدر را
بر می شمرد و گریه های جانسوز می کرد. همین هنگام،

^۱ - جوحی شخصیتی افسانه ای در ادبیات عرب است مانند ملانصرالدین در زبان فارسی که بسیار شوخ و طنز پرداز بود.

کودک دیگری که نامش «جوحی» بود، با پدرش از آنجا می گذشت. وقتی اوصاف گور را از کودک پدر مرده شنید، به پدر خود گفت: به خدا قسم که این تابوت را به خانه ی ما برند. نشانی هایی را که این کودک می دهد، یکایک در خانه ما است.

این نشانی ها که گفت او یک به یک
خانه ی ما راست، بی تردید و شک
نه حصیر و، نه چراغ و، نه طعام
نه درش معمور^۱ و، نه صحن و نه بام
۳۱۲۶/۲

شرح مختصر نماد ها و رمز ها

مولانا در این داستان، ضمن این که شرایط زندگی سخت مردمان زمان خود را طنزگونه شرح می دهد، به کسانی می تازد که عارفان را کوچک می شمارند.

^۱ - معمور: آباد.

این داستان در ادامه ی حکایت پیش (پیر و طیب) آمده است. آنجا پس از تمسخر کسانی که در جهل و نادانی پیر شده اند، می گوید: مردان حق که به ظاهر پیر هستند، ذهنی جوان دارند. شوربختانه مردم بسیار، از سر نادانی و یا حسد، جان والای پیر را نمی بینند و فقط به صورت ظاهر این انسان های به قوام رسیده، توجه دارند. گاه این احمق ها از یک سو به بنای مسجدی، بقعه ای، مزاری تعظیم و تکریم می کنند، از سوی دیگر از سر جهل و نفهمی، حتی از هیچ اهانتی به پیران اهل دل فرو گذار نیستند. و نمی دانند که مسجد همان دل پرشور و پر از عشق همین پیران است.

ابلهان تعظیم مسجد می کنند

در خرابی اهل دل، جدّ می کنند

آن مجاز است، این حقیقت ای خران

نیست مسجد جز درون سروران

مسجدی کآن اندرون اولیاست

سجده گاه جمله است، آنجا خداست

آنگاه مولوی دوباره همان بحثی را که اغلب بیان می کند، پیش می کشد و به انسان هشدار می دهد و می گوید: گمان نکن که این صفات بد و ناشایسته را برای یک موجود خیالی بیان می کنم. اگر نیک نظر کنی می بینی این نشانه هایی را که از مردمان زشت سیرت داده ام و این اخلاق زشت و بد فرعون، به طور مکنون در درون تو نیز هست.

در تو هست اخلاق آن پیشینیان
چون نمی ترسی که تو باشی از آن؟
آن نشانی ها همه چون در تو هست
چون تو زیشانی^۱، کجا خواهی برست؟

۳۱۱۴/۲

درست مانند نشانی هایی که کودک پدر مرده از گور پدر می داد و جوحی همه ی آن ها را در درون خانه ی خود می دید. اینجا است که مولوی همین حکایت «جوحی و کودک پدر مرده» را نقل می کند. مولوی در این داستان می گوید: آن خانه ی دلی که از نور حضرت حق محروم بماند،

^۱ - زیشانی: از ایشان هستی. مانند این ها هستی.

مانند گور، تنگ و تاریک است و از مهر بی دریغ آن سلطان
عالم بهره ای نمی برد:

خانه ی آن دل که ماند بی ضیا^۱
از شعاع آفتاب کبریا ...
نی در آن دل، تافت تاب آفتاب
نی گشادِ عرصه و، نه فتح باب^۲
گور، خوشتر از چنین دل مر تو را
آخر از گور دل خود، برتر آ^۳
زنده ای و، زنده زاد ای شوخ و سنگ
دم نمی گیرد تو را زین گور تنگ؟^۴
۳۱۲۹/۲

۱- ضیا: نور، روشنایی، پرتو آفتاب.
۲- در آن دل نه نور آفتاب می تابد، نه فضای حیات معنوی وجود دارد و نه دری بر روی آن گشوده می شود.
۳- برای چنین دلی همان گور خوشتر است. آخر از گور دل خود برخیز و به فراتر از آن صعود کن.
۴- دم: نفس. دم نمی گیرد: آیا نفس تو نمی گیرد؟ ای انسان شریف، تو زنده ای و از یک وجود زنده زاده شده ای، آیا از این گور تنگ، نفس تو نمی گیرد؟ (آیا این روح زنده و پویای تو که از حضرت حق است، در این گور تن در عذاب نیست؟)